



درس خارج کلام

بررسی مبانی و مسائل مهدویت

با محوریت کتب اربعه

جلسات ۸-۱

حکم توبه در عصر ظهور (۱)
(بررسی روایات دال بر عدم پذیرش توبه)

استاد: آیه الله طبسی (دامت برکاته)
سال تحصیلی: ۹۵-۱۳۹۴

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۳.....	جلسه اول - ۹۴/۷/۱۸
۹.....	جلسه دوم - ۹۴/۷/۱۹
۱۲.....	جلسه سوم - ۹۴/۷/۲۰
۲۱.....	جلسه چهارم - ۹۴/۸/۹
۲۷.....	جلسه پنجم - ۹۴/۸/۱۰
۳۳.....	جلسه ششم - ۹۴/۸/۱۱
۳۹.....	جلسه هفتم - ۹۴/۸/۱۶
۴۸.....	جلسه هشتم - ۹۴/۸/۱۷

جلسه اول - ۹۴/۷/۱۸

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد
واله الطاهرين سيما امام زماننا روحى
وارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

در ادامه مباحث درس خارج مهدویت
می‌پردازیم به این مبحث که آیا در زمان
ظهور امام زمان^ع درب توبه بسته است و
دیگر توبه شخص قبول نیست یا نه، مادامی که
انسان مکلف می‌باشد، درب توبه باز است.
روایاتی - اگر چه به حد استفاضه نمی‌رسد
- ظاهرا بر این دلالت دارند که در توبه
بسته می‌شود. همچنان که روایات متعدد بر
باز بودن در توبه تا لحظه مرگ دلالت
می‌کند.

ما مسئله را در چهار مرحله مورد بررسی
قرار می‌دهیم:

۱. بیان متن روایات دال بر بسته شدن
درب توبه
۲. مصادری که این روایات را نقل کرده
اند

۳. بررسی سندی

۴. بررسی دلالتی حدیث

روایت اول:

الف) بیان متن روایت:

الغیبة، نعمانی، صفحہ ۲۳۴، باب ۱۳، باب
ما روی فی صفة الامام المنتظر و سیرتہ،
حدیث ۲۲:

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ
حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ زَكْرِيَّا بْنُ شَيْبَانَ قَالَ حَدَّثَنَا
يُوسُفُ بْنُ كَلْبٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ
أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ الْحَنَاطِ عَنْ أَبِي
حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (١) مُحَمَّدَ
بْنَ عَلِيٍّ ع يَقُولُ لَوْ قَدْ خَرَجَ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ ع
لِنَصْرَةِ اللَّهِ بِالْمَلَائِكَةِ الْمُسَوِّمِينَ (٢)
الْمُرْدِفِينَ (٣) وَ الْمُنْذَرِينَ وَ الْكَرْبُوبِيِّينَ (٤)
يَكُونُ جَبْرَائِيلُ أَمَامَهُ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ
إِسْرَافِيلُ عَنْ يَسَارِهِ وَ الرَّعْبُ يَسِيرُ مَسِيرَةَ شَهْرٍ
أَمَامَهُ وَ خَلْفَهُ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ
الْمَلَائِكَةُ الْمُقْرَبُونَ حِذَاهُ أَوْلَ مَنْ يَتَّبِعُهُ مُحَمَّدٌ
ص وَ عَلِيُّ ع الثَّانِي (٥) وَ مَعَهُ سَيَفْمَخْتَرُ (٦)
يَفْتِخُ اللَّهُ لَهُ الرُّومَ وَ الدَّيْلَمَ وَ السَّنَدَ وَ
الْهِنْدَ وَ كَابِلَ شَاهِ وَ الْخَزَرَ يَا أَبَا حَمْزَةَ لَا
يَقُومُ الْقَائِمُ ع إِلَّا عَلَى خَوْفٍ شَدِيدٍ (٧) وَ زَلَّزَلِ
(٨) وَ فِتْنَةٍ وَ بَلَاءٍ يُصِيبُ النَّاسَ وَ طَاعُونَ (٩)
قَبْلَ ذَلِكَ وَ سَيُفِ قَاطِعَ بَيْنِ الْعَرَبِ وَ اخْتِلَافِ
شَدِيدٍ بَيْنَ النَّاسِ (١٠) وَ تَشَتَّتْ فِي دِينِهِمْ وَ
تَغَيَّرَ مِنْ حَالِهِمْ حَتَّى يَتَمَنَّى الْمُتَمَنِّي الْمَوْتَ
صَبَاحًا وَ مَسَاءً مِنْ عَظَمِ مَا يَرَى مِنْ كَلْبِ النَّاسِ
وَ أَكَلِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا وَ خُرُوجُهُ إِذَا خَرَجَ عِنْدَ
الْإِيَّاسِ وَ الْقَنُوطِ فَيَا طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَهُ وَ كَانَ
مِنْ أَنْصَارِهِ وَ الْوَيْلُ (١١) كُلِّ الْوَيْلِ لِمَنْ
خَالَفَهُ وَ خَالَفَ أَمْرَهُ وَ كَانَ مِنْ أَعْدَائِهِ ثُمَّ
قَالَ يَقُومُ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ وَ سُنَّةٍ جَدِيدَةٍ وَ قَضَاءِ
جَدِيدٍ (١٢) عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ (١٣) لَيْسَ شَأْنُهُ إِلَّا

الْقَتْلَ وَ لَا يَسْتَتِيبُ أَحَدًا (١٤) وَ لَا تَأْخُذُهُ فِي
اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّائِمٌ .

ترجمه روایت :

از اَبی حمزه ثمالی روایت شده که گفت:
شنیدم امام باقرؑ می‌فرماید:

«هر گاه قائم آل محمدؑ خروج کند، بدون شك خداوند با ملائکه مسومین و مردفین و منزلین و کروبیین او را یاری خواهد فرمود. جبرئیل پیش روی او، میکائیل در سمت راست او و اسرافیل در سمت چپ او قرار دارند و ترسناکی و هیبت به فاصله يك ماهه راه پیشاپیش او و پشت سر و از راست و چپ او حرکت می‌کند (یعنی شعاع هیبت و ابهتش تا بعد يك ماهه راه را زیر پوشش می‌گیرد) و فرشتگان مقرب در برابر او خواهند بود. نخستین کسی که در پی او است (روح) محمدؑ و دومین (روح) علیؑ علیه السلام است که (گوئی) همراه او شمشیری برکشیده و برهنه است. خداوند سرزمین روم و دیلم و سند و هند و کابل شاه و خزر را برای او فتح می‌کند.

ای ابا حمزه! قائم قیام نمی‌کند مگر در دوره ترس و وحشت و زمین‌لرزه‌ها و گرفتاری و بلائی که گریبانگیر مردم می‌گردد و پیش از این وقایع، طاعون شیوع می‌یابد و دوره‌ای که در میان عرب شمشیری بران و بین مردم اختلافی سخت و پراکندگی و چنددستگی در دینشان پدیده آمده باشد و در حالشان دگرگونی پیدا شده؛ تا جایی که آرزومند از

شدت آنچه که از هاری مردم و خوردن (درندگی) بعضی پاره دیگر را، که مشاهده می‌کند، شبانه روز آرزوی مرگ می‌نماید. و هنگامی که خروج می‌کند، خروجش در دوران یأس و ناامیدی (مردم) است. پس خوشا به حال آنکه او را در می‌یابد و از یاران اوست. وای و تمامی وای کسی را که با او مخالفت ورزد و از فرمانش سرباز زند و از دشمنان او باشد! سپس آن حضرت فرمود: او به امری نوین و سنت و طریقه‌ای جدید و قضایی تازه قیام خواهد نمود که بر عرب گران باشد. کار او جز کشتار (معاند) نیست و توبه هیچ کس را نمی‌پذیرد و در کار خدا از سرزنش هیچ خرده‌گیری باک ندارد»

نکات روایت:

۱. اباجعفر چنانچه مطلق بیاید، منظور امام باقر است.
 ۲. المسومین: ای المعلمین بالعلامة يعرفون بها فی الحرب (مجمع البحرین)
المسومین: ای المعلمین من التسليم بمعنی اظهار سیماء الشیء التی كانت علیهم العمامة البیض يوم البدر فقد ورد عنهم «ما صدوا بعده ولم یصعد حتی ینصر صاحب هذا الامر و هم خمسة الاف» (وافی، ج ۱۱، ص ۱۴۹۵)
 ۳. المردفین: ای المتبعین المؤمنین او المتبعین بعضهم بعضا او انفسهم المؤمنین (بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۶۱)
- نافع و یعقوب به فتح خوانده اند به

معنای پیش قراولان حضرت مهدی

۴. کروبیین: ای سادة الملائکین (ریاض السالکین، ج ۲، ص ۴۴)
۵. قوله: اول من يتبعه: باید آن را به تاویل ببریم و معنای آن به قرینه اینکه ملائکه امام را نصرت میکنند این است که روح پیامبر و روح جد ایشان امیرالمؤمنین ایشان را یاری و تشویق می‌کنند. امکان دارد در نسخه اصلی سعه بدون نقطه باشد و در این صورت هم ممکن است تبعه باشد و هم ممکن است نعته باشد که چنانچه نعته باشد به معنای این است که اولین کسی که امام مهدی را وصف کرده پیامبر و دومین شخص امیرالمؤمنین است.
۶. مختلط: شمشیری که از پیام بیرون کشیده شده است
۷. همزمان با ظهور حضرت ترس و وحشت همه دشمنان را فرا می‌گیرد
۸. زلازل: به قرینه فتنه مقصود دگرگونی‌ها از بد به سوی بدتر می‌باشد؛ اگر چه از علائم قبل از ظهور زلزله نیز می‌باشد، اما اینجا مقصود دگرگونی می‌باشد.
۹. کنایة از بیماری‌ها می‌باشد
۱۰. منظور غیر شیعیان می‌باشد
۱۱. ویل: نام چاهی در جهنم است
۱۲. امر جدید: یعنی دستور خاص سنت جدید: یعنی روش جدید و مقصود احکام جدید نمی‌باشد. قضاء جدید: منظور قضاوت حضرت داوود است.

۱۳. علی‌العرب شدید: مقصود سردمداران ظلم و کسانی که مسبب این همه جنایت هستند؛ نه مردم عرب. با آنها با قاطعیت برخورد می‌کند. لذا باید در مورد روایاتی که در مذمت قومیت‌ها وارد شده، دقت بیشتری کرد؛ چرا که انگیزه از ساخت چنین روایاتی رو در رو قرار دادن قومیت‌ها با اهل بیت[ؑ] می‌باشد. مثلاً بعضی از این روایات مذمت قوم کُرد از ابو ربیع شامی می‌باشد.

۱۴. لایستتیب احدا: اشاره به همین سردمداران ظالم دارد.

جلسه دوم - ۹۴/۷/۱۹

(ب) منابع روایت اول:

۱. کتاب الغیبة مرحوم نعمانی، باب ۱۳، حدیث ۲۲ (قرن ۴ هجری) و قبل از آن در کتبی که راجع به امام زمان^ع نوشته شده مانند الامامه و التبصره نمی باشد.

۲. کتاب الرجعه مرحوم استرآبادی (م ۱۰۸۸)، صفحه ۱۰۷، حدیث ۹۸. یعنی از قرن ۴ تا قرن ۱۱ در کتب متعددی که راجع به امام زمان^ع در طول این مدت نوشته شده است این روایت نیامده؛ با اینکه نه شخصیت مرحوم نعمانی و نه کتاب ایشان مجهول نمی باشد.

۳. کتاب اثبات الهداة مرحوم حر عاملی، جلد ۳، صفحه ۵۰۵

۴. کتاب حلیة الابرار مرحوم شبه، جلد ۵، صفحه ۳۱۹ و ۳۵۷

۵. کتاب بحار الانوار مرحوم مجلسی، جلد ۵۲، صفحه ۳۴۸

۶. کتاب بشارة الاسلام مرحوم کاظمی (م ۵۱۳۴۴ ق)

۷. معجم الاحادیث امام مهدی^ع، جلد ۴، صفحه ۳۸۶، سومین روایت

معمولا به تعدد نقل یا عدم تعدد نقل توجه کرده و کثرت نقل را به عنوان مؤید بر اعتنای به روایت قرار می دهند. اما راجع به این روایت، از آن جایی که شواهد و امارات صدق دارد و قوت متن دارد، نمی توان به صرف عدم کثرت نقل آن را رد کرد؛ حتی اگر از لحاظ سند هم ضعیف باشد.

ج) بررسی سندی روایت:
أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا
يَحْيَى بْنُ زَكْرِيَّا بْنِ شَيْبَانَ قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ
بْنُ كُلَيْبٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي
حَمْرَةَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حَمِيدٍ الْخَنَاطِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ
الثَّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ع
يقول

۱. مرحوم محمد بن ابراهيم نعمانی
هیچ شک و شبهه ای در جلاله ایشان نیست.

۲. احمد بن محمد بن سعید ابن عقده
ایشان زیدی مذهب ولی کثیر الروایه در
شیعه می باشد. او شخصیت بزرگ و ثقه
می باشد. مرحوم نعمانی در مقدمه ی همین
کتاب در مورد ایشان می فرماید: هذا الرجل
ممن لا یطعن علیه فی الثقة و لا فی العلم
بالحدیث و الرجال. مرحوم نجاشی هم از
ایشان تجلیل کرده و کسی ایشان را جرح
نکرده است.

۳. یحیی بن زکریا ابن شیبان
ایشان نیز ثقه می باشد.

نظر مرحوم خوئی: □ :

قال النجاشی: یحیی بن زکریا بن شیبان
أبو عبد الله الكندي العلاف، الشيخ الثقة
الصدوق، لا یطعن علیه، روی أبوه الحدیث عن
الحسین بن أبی العلاء، و محمد بن حمران، و
کلیب بن معاویة، و صفوان بن یحیی، و روی
عنه ابنه یحیی، له کتب، منها: کتاب
الفضائل أخبرنا محمد بن جعفر قال: حدثنا
أحمد بن محمد بن سعید قال: حدثنا یحیی بن

زكريا بن شيبان. و عد الصدوق (قدس سره) في روايته عن محمد بن عبد الله الكوفي أبا عبد الله الكندي من غير الوكلاء ممن وقف على معجزات صاحب الزمان ؑ و رآه، و الظاهر أنه يحيى بن زكريا بن شيبان، كمال الدين: الجزء ٢، الباب ٤٣، في ذكر من شاهد القائم ؑ و رآه و كلمه، الحديث ١٦٠.

ایشان جزو کسانی است که معجزات امام زمان ؑ را دیده و نقل کرده است و همچنین کمال الدین ایشان را جزء کسانی ذکر می‌کند که امام زمان ؑ را دیده و با ایشان صحبت کرده‌اند.

١ - معجم رجال الحديث ، ج ٢٠ ، ص ٤٨

جلسه سوم - ۹۴/۷/۲۰

ادامه بررسی سندی روایت اول

۴. یوسف بن کلیب

با تتبعی که در کتب عامه و خاصه داشتیم، هر چه بیشتر در مورد ایشان مطالعه کردیم، مجهول بودن ایشان بیشتر برای ما آشکار شد. مرحوم آقای نمازی در کتاب خود، ج ۸، ص ۲۹۱، می‌فرماید: یوسف بن کلیب مسعودی لم یذکره. یعنی مرحوم مامقانی و مرحوم خوئی و مرحوم ادبی در کتب خود ذکر نکرده‌اند. و به نظر ما اگر در این سه کتاب نیامده باشد، در دیگر کتب نیز نامی از ایشان نیست.

می‌فرماید: یوسف بن کلیب مسعودی در طریق نعمانی در کتاب الغیبه آمده است و ایشان از ابن بطائنی حدیث ظهور حضرت ولی عصر^ع را نقل می‌کند و در طریق شیخ به حسن بن عبدالواحد آمده است و در بشارة المصطفی روایتی از هارون بن حسن نقل می‌کند و در امالی مفید روایتی از ثقفی نقل می‌کند و در ارشاد روایتی از یوسف بن زید نقل می‌کند.

یوسف بن کلیب مجهول است یا مهمل؟

اگر اسم ایشان در کتب رجالی آمده باشد، اما به جرح یا تعدیل توصیف نشده باشد، مجهول است؛ اما اگر اصلاً در کتب رجالی اسمی از ایشان نیامده باشد، مهمل است. و ایشان اصلاً در کتب رجالی ذکر نشده است.

۵. حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی
ایشان هم تضعیف شده اند

نظر مرحوم نجاشی:

هو الحسن بن علي بن أبي حمزة مولى
الأنصار كوفي و رأيت شيوخنا رحمهم الله
يذكرون أنه كان من وجوه الواقفة.

از کسانی بود که از ولایت مزحرف شد و از
سران واقفیه بود.

نظر ابن الغضائری:

واقف بن واقف ضعيف في نفسه و أبوه أوثق
منه. و قال علي بن الحسن بن فضال: إني
لأستحيي من الله أن أروي عن الحسن بن علي. و
حديث الرضا عليه السلام فيه مشهور.

پدر با این همه مشکلاتی که دارد، از او
بهتر است. (الان با گرز آهنی و آتشی بر
فرق سرش زدند و انطلع قبره ناراً)

ما اصلا انتساب این کتاب به ابن
الغضائری را قبول نداریم و همچنین مرحوم
آقای خوئی (ره) هم قبول ندارند و مرحوم
آقای تهرانی هم می‌فرمایند کتاب اصلا مال
ایشان نیست. به نظر ما مشکل اساسی همان
طریق به این کتاب است؛ با این بیان که
این کتاب زمان ابن طاوس پیدا شده و خود
ایشان می‌فرماید که من تضمین نمی‌کنم و
تعهدی ندارم. بین ابن الغضائری و ابن
طاوس ۳۰۰ سال فاصله است. از کجا معلوم
کتابی که به دست ابن طاوس رسیده همان
کتاب ابن الغضائری باشد. اگرچه کلام نسبت
داده شده به ابن غضائری مورد قبول نمی
باشد اما به این معنا نیست که حسن بن علی

بن ابی حمزه مورد وثوق است؛ بلکه ایشان تضعیف شده اند.

نقل محمد بن مسعود عیاشی:
أبو محمد واقف. قال الكشي: حدثني محمد بن مسعود قال سألت علي بن الحسن بن فضال عن الحسن بن علي بن أبي حمزة البطائني؟ قال: كذاب ملعون رویت عنه أحاديث كثيرة و كتبت عنه تفسير القرآن كله من أوله إلى آخره إلا أنني لا أستحل أن أروي عنه حديثا واحدا. و حكى أبو الحسن حمدويه بن نصير عن بعض أشياخه أنه قال: الحسن بن علي بن أبي حمزة رجل سوء.^۱

مرحوم آقای خوئی این مطالب را نقل می‌کنند؛ ولی این تضعیفات با مبنای ایشان (کسانی که در اسناد کامل زیارات و تفسیر قمی قرار دارند، ثقه اند- توثیق عامی که ابن قولویه در مقدمه کتابشان می‌فرمایند: ینحل الی توفیقات متعدده و خاص-) در تعارض است.

ایشان (مرحوم خوئی) می‌فرماید که اسم حسن بن علی بن ابی حمزه در کامل زیارات و تفسیر قمی آمده و معنای آن این است که دو نفر (یکی ابن قولویه و دیگری مرحوم قمی) ایشان را توثیق کرده اند. بعد می‌فرمایند: اگرچه اسم ایشان در این دو کتاب آمده است، الا اینکه هیچ جای اعتماد بر ایشان نیست؛ به جهت شهادت علی بن حسن بن

۱. الخلاصة للحلي، ص ۲۱۳

فضال به اینکه او کذاب و ملعون است؛ که این شهادت مؤیدی هم دارد و آن شهادت ابن غضائری است (عجب اینکه ایشان اصلاً کتاب ابن غضائری را قبول ندارند ولی اینجا به عنوان مؤید می‌آورند). لذا از این دو مبنا در این مورد دست برمی‌داریم؛ مگر اینکه بگوئیم شهادت ابن غضائری ثابت نیست؛ چون انتساب این کتاب به ابن غضائری معلوم نیست و همچنین شهادت ابن فضال هم مشکل دارد.

اشکال مرحوم خوئی به شهادت ابن فضال:
ابن فضال فرموده:

کتبت عنه تفسیر القرآن کله من اوله الی اخره الا لا استحل عن اروی حدیث واحدة
آقای خوئی (ره) به این عبارت اشکال می‌کنند؛ به این بیان که ابن فضال تفسیر را از پدر شنیده، نه از پسر؛ لذا مرجع در لا استحل روایة عنه به پدر بر می‌گردد؛ زیرا عین همین مطلب را کشی از ابن فضال راجع به پدر نقل کرده. آیا ممکن است ابن فضال تفسیر قرآن را یک بار از پدر شنیده باشد و یک بار از پسر؟! چنین چیزی بعید است. لذا یکی از آن دو نقل باید مطابق با واقع نباشد و آن که مطابق با واقع است اینک لا استحل روایة عنه از پدر است؛ چرا که او صاحب تفسیر است و در کتابها در فهارس نامی از تفسیر برای فرزند ذکر نشده است. بعد می‌فرمایند: در عین حال ما نمی‌توانیم ایشان را توثیق کنیم؛ زیرا همان

حرف کشی (کذاب) کفایت می‌کند و تایید می‌شود به حرف نجاشی که فرموده طعن فیه و در نتیجه ایشان را رد می‌کند.

البته ایشان بیان دیگری هم دارند که روایت امام رضا^ع مربوط به پدر است نه فرزندان. که این هم مشکلی را حل نمی‌کند؛ چرا که حسن بن علی بن ابی حمزه هم توسط کشی و هم توسط نجاشی تضعیف شده است.

مرحوم شوشتی صاحب قاموس در جواب این اشکال که «بعید است که ابن فضال تفسیر را یک بار از پدر شنیده باشد و یک بار از پسر (مرحوم مامقانی نیز این اشکال را کرده اند)» می‌فرمایند: با توجه به اینکه خود فرزند هم در طزیق این تفسیر می‌باشد، هیچ ایرادی ندارد که دو بار شنیده باشد.

جواب ایشان نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه بر مشکل می‌افزاید؛ که ممکن است این مطلب راجع به فرزند باشد.

آیا راهی برای توثیق این شخص وجود دارد؟

(۱) یک راه می‌تواند کثرت روایات باشد. از ایشان در کتب اربعه ۴۹ روایت نقل شده. حال این سوال پیش می‌آید که آیا بر این تعداد کثرت روایات صدق می‌کند و آیا کثرت روایات با توجه به تضعیف دو نفر از بزرگان کفایت می‌کند یا نه، کثرت روایت به منزله اصل می‌باشد و آنها به منزله دلیل؛ و اصل، دلیل حیث لا دلیل.

(۲) روایت اجلا از او. راویان بزرگی از ایشان روایت نقل می‌کنند که در بین آنها

ابن ابی نصر می‌درخشد؛ که از شخصیت های بزرگ و از اصحاب اجماع می‌باشد. حال آیا این در توثیق ایشان کفایت می‌کند. و شاید همین وجه سبب شده که امثال مرحوم مجلسی اول تلاش کنند ایشان را توثیق کنند.

نظر مجلسی اول در مورد حسن بن علی بن ابی حمزه:

ایشان پس از آنکه تضعیفات و جرح هائی که بر حسن بن علی بن ابی حمزه وارد شده را نقل می‌کند، می‌فرماید:

و الظاهر أن الطعون باعتبار مذهبه الفاسد^۱

از نظر اعتقاد مشکل دارد، نه از جهت لسان (مبنای مرحوم خوئی نیز همین است که اگر صادق بودن شخصی در نقل ثابت شد، انحراف عقیده ضرر نمی‌زند؛ لذا بسیاری از عامه صادق القول هستند) لذا بزرگان ما از ایشان به جهت ثقه بودن در نقل روایت نقل کرده‌اند. علاوه بر این ایشان اصلاً ائمه □ را

ملاقات نکرده تا از آنها بدون واسطه روایت نقل کند و از کتاب و تقریرات دیگران نقل می‌کرد. و آن اصولی که ایشان از آنها نقل می‌کرده مرتب و منظم نبوده و کتاب های ایشان و امثال ایشان مرتب و منظم بوده است. لذا بزرگان از ایشان و امثال ایشان نقل می‌کردند و کاری هم نداشتند که ضعیف

۱ - روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة)، ج ۱۴، ص: ۹۴

هست یا نیست.

نظر مرحوم محمد باقر همدانی بهائی (متوفی ۱۳۳۳) در مورد حسن بن علی بن ابی حمزه :

ایشان کتابی خطی دارند که هنوز چاپ نشده به نام روح الجوامع که در واقع مختصر الجوامع الرجالیه است، در الذریعه، ج ۱۱، ص ۲۴۶، این مطلب را می‌فرمایند که سنخ و نوع روایاتی که حسن بن علی بیان می‌کند (روایات مهدویت، ائمه اثنی عشر) دلالت بر سلامت مذهب ایشان می‌کند و روایاتی هم از ایشان مطرح می‌کند. مانند :

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنْ سُنِنَ الْأَنْبِيَاءِ ع بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْغَيْبَاتِ حَادِثَةً فِي الْقَائِمِ مِذَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَذَوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةِ بِالقُدَّةِ قَالَ أَبُو بصيرٍ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْقَائِمِ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَالَ يَا أَبَا بصيرٍ هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ ابْنِي مُوسَى ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْأَمَاءِ ۱.

۲. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدِّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الْحَسَنِ «۱»

۱ - کمال الدین مرحوم صدوق، ج ۲، ص ۳۴۵، حدیث ۳۱

بْنِ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ
 أَبِي الْقَاسِمِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
 أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص
 الْأَيْمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي
 طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ الْقِيَامُ هُمْ خِلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي
 وَ أَوْلِيَائِي وَ حُجَّجُ اللَّهِ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي الْمُقَرَّبُ
 بِهِمْ مُؤْمِنٌ وَ الْمُنْكَرُ لَهُمْ كَافِرٌ .

جواب به مرحوم همدانی:

اولا که شما باید این حرف را راجع به پدر هم بزنید؛ در حالی که او از سران واقفیه می‌باشد و او این روایت را از پدر نقل می‌کند. ثانياً، ممکن است این روایت را قبل از انحرافش نقل کرده باشد. ثالثاً، نقل روایت اعم از قبول آن روایت است. سپس مرحوم همدانی روایت یعنی کسانی که از حسن بن علی بن ابی حمزه نقل می‌کنند را ذکر می‌کند و بعد هم حرف مجلسی اول را نقل می‌کند که ایشان ثقه است و می‌فرماید: روایت امام رضا \square هم راجع به پدر است.

نظر فرزند مامقانی:

ایشان این روایات را نقل کردند تا امر او را اصلاح کنند؛ در حالی که قابل اصلاح نیست. بعد از اتفاق اهل فن بر جرح ایشان، خود مرحوم مامقانی صاحب تنقیح در جلد ۲۰ حرف کشی، نجاشی و عیاشی را نقل کرده و می‌فرماید که این شخص تعدیل و توثیق نشده و ممدوح نشده؛ بلکه خود و پدرش مطعون

۱ - عیون اخبار ارضا، ص ۳۵، باب ۶

می‌باشند.

مرحوم مامقانی می‌فرمایند: بعضی توهم کرده اند که این طعون مختص به پدر است و اشتباه کردند؛ بعد از این که هیچ مدعی ندارد که هردو مورد طعن باشند. پس لازم است که روایات او ترک شود؛ زیرا لا اقل ایشان واقفی است؛ پس غیرموثق است و ایشان را ضعیف می‌دانیم.

آقای مامقانی می‌فرماید که مجلسی ثانی (صاحب بحار الانوار) در کتاب الوجیزه ایشان را ضعیف می‌شمارد. علامه حلی در خلاصه و ابن داوود نیز ایشان را در قسمت دوم (یعنی جزء ضعفا) می‌آورند. لذا اصلا وجهی برای قول مجلسی اول باقی نمی‌ماند. تا اینجا سند روایت مورد بررسی قرار گرفت. چنانچه معلوم شد، سند دارای دو مشکل می‌باشد: یکی یوسف بن کلبیب مجهول الحال و دیگری حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی که تضعیف شده است. و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

جلسه چهارم - ۹۴/۸/۹
ادامه بررسی سند روایت اول:

۶. ابو حمزه ثمالی

در شخصیت ایشان هیچ حرفی نیست. ایشان اجل از توثیق است. کسی که امام صادق ع در مورد ایشان چنین می‌فرمایند: هرگاه تو را می‌بینم، احساس راحتی می‌کنم. «إِنِّي لِأَسْتَرِيحُ إِذَا رَأَيْتُكَ»

هیچ یک از علمای سلف نسبت به این بزرگوار نظر منفی ندارند، البته یکی دو روایت را به عنوان روایات قածحه مطرح می‌کنند که البته چنین روایاتی راجع به محمد بن مسلم (زراره) هم داریم که همه آنها را جواب دادند.

روایات قածحه:

روایتی است که مرحوم خویی در معجم، ج ۳، ص ۳۸۹ نقل می‌کنند:

أَنَّهُ وَرَدَتْ فِي أَبِي حَمْزَةَ رَوَايَتَانِ، رَوَاهُمَا الْكَشِي

إِحْدَاهُمَا: قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ: سَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ فَضَالٍ، عَنِ الْحَدِيثِ الَّذِي رَوَى عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيُنٍ وَتَسْمِيَةِ ابْنِهِ الضَّرِيْسِ، قَالَ: فَقَالَ: إِنَّمَا رَوَاهُ أَبُو حَمْزَةَ وَ أَصْبَعُ مِنْ عَبْدِ الْمَلِكِ، خَيْرٌ مِنْ أَبِي حَمْزَةَ وَ كَانَ أَبُو حَمْزَةَ يَشْرِبُ النَّبِيذَ وَ مَتَّهَمٌ بِهِ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: تَرَكَ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ زَعَمَ أَنَّ أَبَا حَمْزَةَ وَ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ مَاتُوا فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ، بَعْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع،

بسنة أو بنحو منه، و كان أبو حمزة كوفيا .

اشكالات مرحوم خويى:

اولا:

أقول: ظاهر كلام علي بن الحسن تكذيب الحديث الذي روي عن عبد الملك في تسمية ابنه ضريسا .

بأن راويه: أبو حمزة و هو كان يشرب النبيذ و متهم به، مع أن الحديث رواه علي بن عطية، قال: قال أبو عبد الله ع، لعبد الملك بن أعين: كيف سميت ابنك ضريسا فقال: كيف سماك أبوك جعفرًا؟ قال ع: إن جعفرًا نهر في الجنة و ضريس اسم شيطان، ذكره الكشي في ترجمة عبد الملك بن أعين أبي الضريس.

ثانيا:

و كيف كان فعلي بن الحسن لم يدرك أبا حمزة، ليكون إخباره عن شربه النبيذ إخبارا عن حس، بل إنما هو شيء سمعه و لعله اعتمد في ذلك على أخبار من لا يوثق بخبره،

ثالثا:

أو أن أبا حمزة، كان يشرب النبيذ الحلال، فتخيل علي بن الحسن أنه النبيذ الحرام .

و على كل حال لا يسعنا تصديق علي بن الحسن بعد شهادة الصدوق بعِدالته و شهادة النجاشي بأنه كان من خيار أصحابنا المؤيدين بما روي من أنه كسلمان، أو كلقمان، في زمانه .

نظر مرحوم بهبهانی در مورد روایات قاده

ایشان آنقدر جلیل القدر هستند که مثل چنین مطالبی نمی‌تواند قدح و ذم ایجاد کند؛ سپس به توجیه روایت می‌پردازند؛ به این بیان که شاید خیال می‌کرده که حلال است و یا اینکه بگوییم پس از آن استغفار کرده است یا اینکه بگوییم بر طبق اجتهادش عمل کرده است یا بگوییم شرب نبیند او قبل از وثاقت او بوده است.

بیان مرحوم حائری نسبت به توجیهات استاد خویش مرحوم بهبهانی:

توجیهات ایشان خیلی جید می‌باشد و ابوحمزه در اعلا درجه‌ی عدالت است و مرحوم صدوق هم ایشان را توثیق کرده است و بعضی از توجیهات استاد قابل بحث است.

اشکال فرزند مرحوم مامقانی به بیان مرحوم بهبهانی و حائری:

خیلی جای تا سفاست که مانند چنین توهّمات و احتمالات واهی را که نسبت به شخصیتی همچون ابوحمزه ثمالی است چنین توجیهاتی می‌کنید. گویا شما اصل اتهام را پذیرفته‌اید و به دنبال توجیه آن هستید؛ در حالی که خبر صراحت دارد که از مجهول الحالی که از اعتبار ساقط است صادر شده است. چه طور متوجه نشده‌اند که روایت اصلا اعتبار ندارد! در مورد کدام ابوحمزه می‌توان چنین حرفی را قبول کرد؟ ابوحمزه دوران امام سجاد^ع که چنان به امام متصل

بودند که امام ایشان را اهل دیدند و دعای ابوحمزه را به ایشان تعلیم دادند یا ابوحمزه دوران امام صادق که امام در مورد ایشان می‌فرماید: من زمانی که تو را می‌بینم احساس راحتی می‌کنم؟ و آیا جایز است برای کسی که معتقد به قداست ائمه اطهار است به امام نسبت دهد که با دیدن شارب خمر و نبیذ احساس راحتی کند!

کلا و هاشا! اصلا توجیہات شما مورد قبول نیست. تمام علمای رجال و محدثین بر وثاقت و جلیل القدر بودن ایشان اتفاق کلامه دارند و اینکه ایشان جزء خواص اهل بیت بوده است و هیچ جای تأملی در او نیست، مگر دو روایتی که مجهول السند می‌باشد و این دو روایت نزد جمیع ارباب حدیث و متخصصان بی‌اعتبار است. ایشان از خواص چهار امام بوده و نشر فضائل اهل بیت می‌کرد (در زمانی که گفتن یک فضیلت امیرالمومنین هم جرم بود)، و فقه را بر اساس فرمایش ائمه طاهرین بیان می‌کرد و اعلان دوستی اهل بیت و طرفداری امام سجاد و دفاع از ایشان می‌کرد و به همین علت علمای عامه بالاتفاق تضعیف و مقام ایشان را تنقیص می‌کردند و سبب تضعیف را شیعه بودن بیان می‌داشتند.

حق این است که اولاً توثیق ایشان اتفاقی

است و ثانیاً یک نظر اجمالی در دعای سحر که امام به ایشان تعلیم داد و مضامین روایاتی که از ایشان نقل شده است، کاشف از بالا بودن مقام و قداست ایشان است و روایاتی که از جهت ایشان صادر شده باشد صحیح است و هیچ مشکلی ندارد.

یک نکته:

هر کس را عامه بیشتر مدح کنند بدانید که یک مشکلی دارد و هر کس را ذم کنند بررسی کنید؛ احتمالاً ارتباطی با ائمه \square دارد. ابن عقده شخصیت بسیار بزرگی است، سید صد هزار روایت با اسناد آن حفظ بوده است؛ اما او را کنار گذاشتند. به خاطر اینکه گفته بود من صد هزار حدیث در فضائل اهل بیت \square حفظ هستم، ایشان را ذم می‌کنند و در مانند تذکرة الخواص ذهبی تصریح می‌کنند: **تُرَدُّ لِرَفْضِهِ، تُرَدُّ لِتَشْيُئِهِ.** هر چه توثیق راوی در کتاب های عامه بیشتر باشد، بدانید مشکل او بیشتر است. مانند حریر بن عثمان حنثی، امام جمعه شهر حمص، که احمد بن حنبل در مورد او می‌گوید: **ثقة ثقة ثقة، و همه سید صد روایت او را صحیح اعلان می‌کند؛ در حالی که او کسی است که بعد از نماز صبح و عشاء امیرالمؤمنین علی \square را ۷۰ مرتبه نعوذ بالله لعن می‌کرده است. روایات چنین شخصی نزد احمد بن حنبل صحیح اعلان می‌شود و بخاری از او روایت آورده؛ در حالی که یک روایت از**

امام صادق \square نقل نمی‌کند.

نظر نهایی در مورد شخصیت ابو حمزه:

آنقدر روایات در مورد شخصیت این بزرگوار هست که احتمال خلاف داده نمی‌شود. ایشان از فقهای شیعه هستند و در کنار مرقد شریف مولای متقیان \square درس فقه داشتند و پس از شهادت امام حسین \square ارتباط مردم با امام سجاد \square با دو سه نفر بود؛ که یکی از آنها ایشان می‌باشد. لذا ابتدا باید شخصیت ایشان ملاحظه شود تا معلوم شود این روایات ذامه از کیست. همان طور که در مورد مختار، ابن عباس و حتی راجع به خود امیرالمؤمنین \square جعل حدیث کردند، در مورد ایشان نیز جعل حدیث شده است.

جلسه پنجم - ۹۴/۸/۱۰

**د) معنای روایت اول
آیا لا یتتیب است یا لا یتتیب؟
توجیه اول:**

مرحوم مجلسی لا یتتیب احدا نقل کرده است؛ یعنی "یتولی الامور العظام بنفسه" یعنی در کارهای مهم نماینده تعیین نمی‌کند و شخصا بر عهده می‌گیرد.

توجیه دوم:

اینکه همان لا یتتیب با شد؛ یعنی "لا یقبل التوبه ممن علم ان باطنه منتبع علی الکفر" یعنی امام فقط بر طبق واقع عمل می‌کنند، نه ظاهر افراد؛ لذا کسانی که تظاهر می‌کنند و در باطن بر کفر خود پافشاری می‌کنند؛ این سنخ افراد که محدود هم هستند، در امان نیستند و امام بر طبق واقع با آنها برخورد می‌کند، به خلاف سیاست پیامبر ﷺ که بر طبق ظاهر افراد برخورد می‌کردند. صدر و ذیل روایت با عبارت "علی العرب شدید" قرینه بر همین معنای دوم می‌باشد.

توجیه سوم:

اینکه اصلا لا یتتیبی باشد. به این معنی که از این سنخ انسان‌ها را باقی نمی‌گذارد؛ یا پذیرش اسلام یا قتل، و مذاکره ای هم در کار نیست. البته روایت دال بر مناظره با یهود برای اتمام حجت وجود دارد.

تفکیک در حجیت:

بر فرض صحت سند روایت و عدم پذیرش توجیحات مذکور و اینکه عبارت در روایت همان لا یستتیب باشد، آیا می‌توان در حجیت تفکیک کرد (تفکیک در حجیت بحثی است که در اصول مطرح شده است و مرحوم خویی در اجود التقریرات، که تقریر دوم مرحوم نایینی، مطرح کرده اند و در فقه در چند مورد به این مبنا تمسک کرده اند؛ مانند: مستند، ج ۸، باب سوم، ص ۱۳۵) به این معنا که بخشی از روایت را بپذیریم و بخشی دیگر را نپذیریم یا رفع ید از ظهور کنیم یا اینکه اصلاً بگوییم این فقره را نمی‌فهمیم.

نظر نهایی :

نوبت به تفکیک در حجیت نمی‌رسد؛ چون هم توجیحات آن مطرح گردید و هم روایت مشکل سندی دارد.

روایت دوم

(الف) متن روایت :

وَ أُخْبِرْنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدِ الْخَنَاطِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: يَقُومُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابِ جَدِيدٍ وَ قَضَاءِ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٍ لَيْسَ شَأْنُهُ إِلَّا السَّيْفُ لَا يَسْتَتِيبُ أَحَدًا وَ لَا يَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمَةٌ.

ترجمه روایت :

ابو جعفر (امام باقر) فرمود: امام قائم که قیام کند، امری نو و کتابی نو و

قضاوتی نو خواهد داشت و بر عرب سخت خواهد گرفت؛ بجز شمشیر کاری نخواهد داشت. نه توبه کسی را می‌پذیرد و نه در اجرای امر خداوند از ملامت کسی باک دارد.

آیا این روایت، همان روایت اول است؟ به نظر ما همان روایت اول است. متن هر دو روایت یکی است. تنها در سند فرق دارند و روایتی که از ابو حمزه نقل شد، مشروح است؛ اما روایت ابوبصیر مختصر است و تنها همان قسمت آخر را آورده است؛ که احتمال دارد هر دو در یک جلسه نزد امام \square بوده اند و این مطلب را برای هر دو بیان نموده باشند.

(ب) بررسی سند روایت:

این روایت نیز مشکل سندی دارد؛ مگر اینکه به حد استفاضه برسد و مبنای مرحوم خویی را قبول داشته باشیم که "الاستفاضه تغنینا عن الدراسة السندیة" ایشان در چند مورد در معجم این مبنا را مطرح می‌کنند. یک مورد در مورد ابن عباس این روایت را مطرح می‌کنند؛ که اگرچه روایات در مدح ایشان ضعیف السند هستند، ولی چون به حد استفاضه رسیده، ما را از بررسی سندی بی‌نیاز می‌کند؛ لذا روایات ایشان را می‌پذیرد. ولی بعید است که روایات عدم قبول توبه به حد استفاضه برسد.

روایت سوم

الف) متن روایت :
أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ
بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانِ الرَّازِيِّ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ
بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ
زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ صَلِحْ مِنْ
الصَّالِحِينَ سَمِّهِ لِي أُرِيدُ الْقَائِمَ ع فَقَالَ اسْمُهُ
اسْمِي قُلْتُ أَيْسِيرُ بِسِيرَةِ مُحَمَّدٍ ص قَالَ هِيَ هَاتِ
هِيَ هَاتِ يَا زُرَّارَةَ مَا يَسِيرُ بِسِيرَتِهِ قُلْتُ جُعِلَتْ
فِدَاكَ لِمَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَارَ فِي أُمَّتِهِ
بِالْمَنْ كَانَ يَتَأَلَّفُ النَّاسَ وَ الْقَائِمُ يَسِيرُ
بِالْقَتْلِ بِذَلِكَ أَمَرَ فِي الْكِتَابِ الَّذِي مَعَهُ أَنْ
يَسِيرَ بِالْقَتْلِ وَ لَا يَسْتَتِيبَ أَحَدًا وَيُلْ لِمَنْ
نَاوَاهُ).

ترجمه روایت :

زراره می‌گوید: به آن حضرت عرض کردم:
نام یکی از شایستگان را - و مقصودم حضرت
قائم بود - برای من بفرما. فرمود: نام او
نام من است. گفتم آیا همچون محمد ﷺ رفتار
می‌کند؟ فرمود: هرگز هرگز ای زراره! طبق
رفتار او رفتار نمی‌کند. عرض کردم: فدایت
شوم! چرا؟ فرمود:

همانا رفتار رسول خدا در امتش با (منّت
گذاشتن) بود. حضرتش با مردم الفت داشت.
ولی رفتار امام قائم با کشتار است؛ زیرا
در کتابی که به همراه دارد چنین دستور

۱ . الغیبه، نعمانی، ص ۲۳۱، باب ۱۳، ح ۱۴

داده شده است که به کشتار رفتار نماید و توبه از کسی نپذیرد. وای به حال کسی که با او دشمنی ورزد!

توضیح روایت:
اسمه اسمی:

در اینجا دو بحث مطرح است اول آنکه پیامبر اسلام ﷺ دارای دو اسم بودند "محمد" و "احمد" کدام اسم پیامبر ﷺ اسم امام زمان ﷺ نیز می‌باشد. به قرینه‌ی این روایت می‌توان گفت اسم اول نام امام زمان ﷺ می‌باشد.

بحث دومی که مطرح است این است که آیا بردن نام حضرت در دوران غیبت مشروع است یا مشروع نمی‌باشد؟ این مسئله‌ای است که از زمان مرحوم شیخ صدوق مطرح بوده است و اختلافی بوده تا به الان. ما به این نتیجه رسیده ایم که بردن نام حضرت در زمان غیبت مشروع نمی‌باشد. در این زمینه روایات صریح داریم و این روایت را نیز می‌توان به عنوان مؤید بر حرمت ذکر نام حضرت در زمان غیبت بیان کرد.

ما سیر بسیرته:

اصلا روش و منش و سیره امام زمان ﷺ در برخورد با دشمنان سیره و روش پیامبر ﷺ نیست. پیامبر با نرمش و با دشمنان برخورد می‌کردند و سعی در جذب آنها داشتند. مثلا در جریان فتح ثقیف هوازن بسیاری از غنائم

را به ابوسفیان و معاویه و یزید برادر معاویه دادند و چیزی به رزمنده‌ها داده نشد؛ در حالی که این سه نفر در جنگ تماشاچی بودند. برای اینکه در مکه تازه فتح شده مشکل تراشی نکنند و در روز فتح مکه نیز برای اینکه حداقل درگیری باشد، فرمودند: "من دخل دار ابی سفیان فهو آمن" و شعار روز فتح را به یوم المرحمة تغییر دادند. اما سیره امام زمان^ع چنین است که با دشمنان با قاطعیت برخورد می‌کنند، بذلک أمر فی الکتاب الذی معه، هر یک از ائمه از طرف خداوند دستورالعمل خاص دارند و امام زمان^ع نیز دستورالعمل مخصوص خود دارد.

جلسه ششم - ۹۴/۸/۱۱

ب) بررسی منابع روایت سوم

اولین منبع، غیبت نعمانی، در قرن چهارم است. لکن طبق تتبعی که داشتیم از قرن چهارم تا قرن یازده (زمان مرحوم فیض) احدی این روایت را نقل نکرده است و در این مدت کسی را که از این سنخ روایات که مفادش عدم قبول توبه است نقل کند، ندیدیم. مرحوم فیض این روایت را به نقل از غیبت نعمانی در نوادر الاخبار، ص ۲۷۴، ح ۱۳، با اندک تفاوتی آورده^۱.

بعد از آن مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب شریف اثبات الیهاده، چاپ سه جلدی، ج ۳، ص ۵۳۹، باب ۳۲، فصل ۲۷، ح ۵۰۰، از غیبت نعمانی نقل می‌کنند. البته ایشان روایت را به سند دیگری هم از نعمانی نقل می‌کنند. یا باید بگوییم نسخه دیگری از غیبت نعمانی در دست ایشان بوده است که به هر دو سند بوده است یا بگوییم سهو قلم است. بعد از آن مرحوم بحرانی در کتاب حلیة الابرار، چاپ جدید، ج ۵، ص ۳۲، ح ۲، از غیبت نعمانی با مقداری نقص نقل می‌کنند. بعد از آن هم مرحوم مجلسی در بحار الانوار، جلد ۵۲، ص ۳۵۳، ح ۱۰۹، از غیبت نعمانی نقل می‌کنند.

در میان معاصران فقط آیت الله صافی در منتخب الاثر، ص ۳۰۲، این روایت را نقل می‌

۱- یسیر بالمن را یسیر باللین آورده است.

کنند.

اما از عامه، سلمی (در قرن هفتم) در کتاب عقد الدرر، ص ۳۸۵، مرسل و ناقص از زراره نقل می‌کند و مرحوم مرعشی نجفی در ملحقات احقاق الحق، ج ۲۹، ص ۶۰۰، این روایت را از عقد الدرر نقل می‌کند؛ چون بنای این کتاب استفاده از کتب اهل سنت است.

ما در کتاب معجم احادیث الامام المهدی، ج ۴، ص ۴۷۲، این روایت را از نعمانی نقل کردیم.

پس این روایت یک منبع بیشتر ندارد؛ آن هم مرحوم نعمانی در غیبت است.

ج) بررسی سند روایت:

عباراتی که در سلسله سند وجود دارد هر کدام معنای خاص خود را دارد، مثلاً حدثنی با خبرنی با عن فلان متفاوت است. وقتی در سند این روایت آمده است **عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ الرَّازِيِّ** یعنی احتمالاً ارسال است و خودش بلاواسطه نشنیده اما وقتی می‌گوید حدثنی یعنی به خودم نقل کرده و هیچ شبهه‌ای در آن نیست. وقتی می‌گوید حدثنا یعنی در جمعی این روایت نقل شده و من جزء آنها بودم. اینها دقت نظر بزرگان در نقل روایات است.

همان طور که ملاحظه می‌کنید در سند این روایت چند بار عن فلان آمده است که جای بحث دارد.

۱. **عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ**

در این شخص دو احتمال وجود دارد: آیا

مراد مسعودی صاحب مروج الذهب است یا مراد ابن بابویه (صدوق) است. اگر مراد مرحوم صدوق باشد که مشکلی نداریم. مشکل جایی است که ایشان مسعودی باشد و اتفاقاً این احتمال بعید نیست؛ چون مرحوم نعمانی در همین کتاب در چند مورد قید می‌زنند علی بن الحسین المسعودی. در اینجا مطلق است؛ لذا هر دو احتمال هست.

برخی تلاش دارند احتمال دوم را نفی کنند و می‌گویند به قرینه "بقم" که در روایات دیگر آمده، منظور نعمانی از علی بن الحسین به هیچ عنوان مسعودی نیست؛ چون مسعودی اصلاً قم نیامده است. لکن این حرف جایی درست است که کلمه "بقم" آمده باشد و در این روایت نیامده است؛ لذا احتمال باقی است.

حالا اگر مسعودی باشد اشکالش چیست؟

نسبت به مسعودی چند نظر است. مرحوم مامقانی در تنقیح المقال (چاپ سنگی)، ج ۲، ص ۲۸۲، بحث مفصلی را جمع به مسعودی دارد. خود ایشان ابتدا نظر میدهد: "امامی ثقة، و هو الحق الحقیق بالاتباع". حق این است که ایشان شیعه اثنی عشری است و ثقة است. اگر فرمایش مامقانی مستند باشد حرفی نیست؛ لکن مشکل اینجا است که قداماً هیچ حرفی و توثیقی را جمع به ایشان ندارند. اولین کسی که متعرض نام ایشان شده است مرحوم علامه حلی است و نام شریف ایشان را در قسمت اول آورده است؛ یعنی عادل است.

اینجا بحث است که آیا نظر متأخرین را بپذیریم؟ برخی می‌گویند نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا حدسی است و توثیق باید حسی باشد؛ لذا نظر قدما پذیرفته می‌شود.

محقق داماد نیز در حاشیه می‌فرماید "الشیخ الجلیل الثقة الثبت المأمون فی الحدیث عند العامه و الخاصه المضبوط و یؤیده انه شیخ اجازة الشیبانی".

برخی دیگر راجع به ایشان گفته اند امامی ممدوح، که نظر مرحوم مجلسی است. برخی گفته اند ضعیف است. این نظر مرحوم جزائری است؛ البته مبنای ایشان این است که هر یک از روایات اگر ناصی از سلف در ارتباط نباشد، ضعیف است، برخلاف مبنای اصالة العدالة.

نجل آیت الله بهبهانی می‌فرماید عامی است. البته اگر ثقه باشد مشکلی نیست. اینها مجموعه نظرات راجع به ایشان است که اگر قائل به نظرات مامقانی یا مرحوم محقق داماد یا مجلسی شدیم مشکلی در کار نیست؛ مگر اینکه ندانیم منظور از علی بن الحسین کدام است. ولی طبق نظر جزائری و فرزند وحید باید از اشتراک خارج شود، تا بتوانیم نظر بدهیم؛ چون مسعودی معتبر و ثقه نیست.

نظر ما همان نظر استاد ما است؛ یعنی ایشان را ثقه می‌دانیم. چون علامه حلی او را جزء عدول قرار داده است و جرحی هم نسبت به ایشان نشنیده ایم؛ لکن یک مسئله

وجود دارد و آن اینک که امامی بودن ایشان مورد بحث است و از اینکه در طبقات الشافعیه سبکی اسم ایشان را آورده است و این کتاب محض در نقل علمای شافعی می-باشد، مشخص می‌شود شافعی است. لذا ایشان شافعی و ثقه است و مشکلی ندارد.

۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ

ایشان قطعاً مشکلی ندارد و از بزرگان مذهب است.

۳. مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانِ الرَّازِيِّ

نظر مرحوم خویی :

قال النجاشي: محمد بن حسان الرازي أبو عبد الله الزيدبي (الزيدبي) يعرف و يذكر، بين، بين، يروي عن الضعفاء كثيرا له كتب، منها: كتاب العقاب، كتاب ثواب أنزلناه، كتاب ثواب الأعمال، كتاب الشيخ و الشيخة، كتاب ثواب القرآن^۱.

توضیح يعرف و ينكر:

در نتایج مقباس الهدایه (هفت جلدی) جلد هفتم، چند وجه برای «يعرف و ينكر» آورده است. بعضی گفته اند " من الالفاظ مفیده للذم فی الحدیث و فی افادتها القدر خلاف" یعنی حدیث ایشان مشکل دارد و قدح خودشان نیست. اگر معنا همین باشد ما روایت ایشان را رد می‌کنیم. بعضی گفته اند " یوخذ به تارة و یرد به تارة اخرى" احادیث ایشان برخی عمل می‌شود و برخی عمل نمی‌شود. اگر

۱ - معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۱۹۰

این باشد دلالت بر قدح یا جرحی نمی‌کند. بعضی گفته اند "بعض الناس يأخذونه و بعضهم يرده" بعضی عمل می‌کنند و بعضی عمل نمی‌کنند "اما لضعفه و اما لضعف حديثه ولا دلالة فيها على قدح و لا جرح" دلالتی بر قدح و جرح نمی‌کند. بعضی گفته اند مراد به مذکر اعاجیب است؛ یعنی حرف های عجیب می‌زند. بعضی گفته اند مراد از این عبارت مضطرب الالفاظ است. بعضی گفته اند: برخی از احادیث ایشان را عقل می‌پذیرد و موافق کتاب و سنت است و برخی اینطور نیست.

حال نتیجه چیست؟ بیشتر احتمالاتی که نقل شد دلالت بر قدح راوی نمی‌کند؛ بلکه روایتش مشکل دارد.

عبارت "بین بین" هم دنباله یعرف و ینکر است.

عبارت "یروی عن الضعفاء کثیرا": مشکل ما این عبارت است؛ که در آینده درباره آن صحبت می‌کنیم.

والحمد لله رب العالمین

جلسه هفتم- ۹۴/۸/۱۶

بحث در مورد روایاتی است که مفادش عدم قبول توبه در زمان ظهور است، که بیان شد دو یا سه روایت وجود دارد، و این تردید به علت احتمال یکی بودن دو روایت اولی است. روشن خواهد شد که هیچ کدام از روایات صحیح السند نیستند، و بر فرض قبول این روایت، روایات دیگری هست که مبین این روایات است. بیان ائمه \square نیز مانند قرآن کریم، مجمل و مبین دارد و بعضی از آن بعض دیگر را تفسیر می‌کند.

ادامه بررسی سند روایت سوم:

در جلسه گذشته معلوم شد که دو سه نفر در سند این روایت مورد اشکالند. یکی از آنها محمد بن حسان رازی و یکی محمد بن علی کوفی که مورد اشکال واضح است و یکی بکیر بن اعین که از قدما توثیق ندارد ولی از متأخرین قائل به اعتبارش هستند.

گفتیم که در مورد محمد بن حسان رازی گفته شده: «يعرف و يذكر» و این عبارت معانی متعدد دارد و نمی‌توان از آن ضعف را فهمید.

عبارت "يروى عن الضعفاء كثيرا":

آیا این عبارت دلالت بر ضعف راوی دارد یا روایت زیر سوال می‌رود؟ حق این است که ضعف راوی ثابت نمی‌شود. ابن غضائری هم که تصریح می‌کند، خودش ضعیف است و ما کرارا بیان کردیم که ما کتاب ابن غضائری را

قبول نداریم؛ زیرا اسنادش به او معلوم نیست؛ پس تضعیف های آن را قبول نداریم.

نظر وحید بهبهانی:

ایشان گویا می‌خواهند او را توثیق کنند؛ لذا می‌فرماید:

وصفه الصدوق بخادم الرضا و هو في طريقه إلى محمد بن مسلم، و يروي عنه محمد بن أحمد بن يحيى و لم يستثن روايته و هو دليل على عدالته و يؤيده رواية الأجلة عنه، مثل محمد بن يحيى العطار و أحمد بن إدريس و الصفار و غيره.

خادم الرضا يك دليل برای اعتبار ایشان است و همچنین محمد بن أحمد بن يحيى از ایشان روایت نقل می‌کند و یک مویدهم آورده است و آن روایت اجلا و بزرگان از ایشان است.

جواب مرحوم بهبهانی:

در اینجا یک اشتباه فاحش و سهو قلم از ایشان هست؛ چون مرحوم صدوق خادم الرضا را به ایشان نسبت نداده است؛ بلکه به محمد بن زید الرزازی نسبت داده است. بین رزازی و رزازی اشتباه شده است.

نکته دیگر مسئله روایت محمد بن احمد بن يحيى از ایشان است؛ ولی این مسئله کشف از عدالت ایشان نمی‌کند. اینکه ایشان استثنا نکرده، به دلیل آن است استادش ابن الوليد استثنا نکرده است.

نظر مرحوم خوئی:

و أما رواية محمد بن أحمد بن يحيى عنه،

فهي و إن كانت صحيحة، إلا أنها لا تكشف عن العدالة، بل غاية الأمر، أنها تكشف عن اعتماد ابن الوليد عليه و هو لا يدل لا على التوثيق و لا على العدالة. هذا و قد ذكرنا غير مرة، أن رواية الأجلء عن شخص، لا تدل على وثاقته و لا حسنه، فالرجل لم تثبت وثاقته و إن كان ضعفه لم يثبت أيضا، فإن عبارة النجاشي لا تدل على ضعفه في نفسه و تضعيف ابن الغضائري لا يعتمد عليه، لأن نسبة الكتاب إليه لم تثبت.

روایت محمد بن أحمد بن يحيى از ایشان درست است؛ ولی کشف از عدالت نمی‌کند و این که ایشان استثنا نکرده، به این دلیل است که استادش ابن الولید استثنا نکرده است. مبنای آقای خویی^۱ این است که عدم استثنای ابن الولید نه دلالت بر وثاقت دارد نه دلالت بر عدالت دارد. البته مبنای صدوق^۲ این است که عدم استثنای روایت شخصی توسط ابن ولید دلالت بر وثاقت او می‌کند. پس دلیل دوم هم فاسد است.

هذا و قد ذكرنا غير مرة، أن رواية الأجلء عن شخص، لا تدل على وثاقته و لا حسنه، فالرجل لم تثبت وثاقته و إن كان ضعفه لم يثبت أيضا، فإن عبارة النجاشي لا تدل على ضعفه في نفسه و تضعيف ابن الغضائري لا يعتمد عليه، لأن نسبة الكتاب إليه لم تثبت.

ایشان می‌فرمایند روایت اجلا دلالتی بر وثاقت یا حسن نمی‌کند. نه وثاقت ایشان ثابت است و نه ضعف ایشان، چون عبارت نجاشی دلالت بر ضعف خودش ندارد؛ زیرا نقل

از ضعفا دلالتی بر ضعف ندارد. و تضعیف ابن
غضائری هم اثری ندارد؛ چون اسناد کتاب به
ایشان محل اشکال است.

اما روایت اجلا :

ایشان می‌فرماید: نه دلالت بر وثاقت شخصی
است، نه دلالت بر حسن کسی است؛ پس مجهول
می‌شود.

نظر نهایی:

اگر ما مسئله روایت اجلا را دلیل قرار
ندهیم، مؤید هست. البته اگر اکثار در
روایت ثابت شود، بدون تردید موجب وثاقت
شخص می‌شود؛ مثل: سهل بن زیاد، هرچند
امثال مرحوم خویی او را تضعیف کرده‌اند،
منتها ما قبول نداریم. نمیشود کسی که دو
هزار روایت از او در کتب اربعه نقل شده
است، ضعیف باشد. پس اکثار روایت را دلیل
بر وثاقت قرار می‌دهیم. اما گمان نمی‌کنم
در اینجا اکثار روایت باشد؛ ولی می‌تواند
به عنوان مؤید باشد.

پس این شخص توثیقش ثابت نشد. این یک
اشکال در سند روایت.

اشکال دوم در سند روایت:

۴. مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ

اگر به معجم رجال مرحوم خویی^۱، جلد
۱۶ و ۱۵ مراجعه کنید؛ به دهها نفر با این
عنوان برخورد می‌کنید که برخی ثقه، برخی
ضعیف و برخی مجهولند. سؤال اینجا است که
این شخص موجود در سند کدامیک از اینها
است؟ آیا از ثقات است یا ضعفا یا جاهیل؟

ظن قریب به علم این است که صیرفی باشد.
ما راجع به این شخص سال گذشته مفصل بحث
کردیم و اینجا دوباره بحث نمی‌کنیم.

قال النجاشي: محمد بن علي بن إبراهيم
بن موسى أبو جعفر القرشي مولا هم صيرفي:
ابن أخت خلاد المقري و هو خلاد بن عيسى و
كان يلقب محمد بن علي أبا سمينة، ضعيف
جدا، فاسد الاعتقاد، لا يعتمد في شيء و كان
ورد قم و قد اشتهر بالكذب بالكوفة و نزل
على أحمد بن محمد بن عيسى مدة، ثم تشهر
بالغلو فخفي^١ و أخرجه أحمد بن محمد بن
عيسى عن قم وله قصة و له من الكتب كتاب
الدلائل و كتاب الوصايا، و كتاب العتق.

پس طبق این نقل ابا سمینه دارای چند
مشکل است: ضعیف، فاسد الاعتقاد، لایعتمد،
اشتهر بالكذب، تشتهر بالغلو و همان کسی
که میزبان او بود یعنی احمد بن محمد بن
عیسی، او را از قم بیرون کرد.

و ذكر علي بن محمد بن قتيبة
النيسابوري، عن الفضل بن شاذان أنه قال:
كدت أن أقنت على أبي سمينة محمد بن علي
الصيرفي قال: قلت له و لم أستوجب القنوت
من بين أمثاله؟ قال: إني (لأنني أعرف) لأعرف
منه ما لا تعرفه. و ذكر الفضل في بعض
كتبه: من الكذابين المشهورين أبو الخطاب
و يونس بن ظبيان و يزيد الصائغ و محمد بن

١. ظاهراً فجفی بوده است ولی اینجا اشتباه شده
است.

سنان و أبو سمينة أشهرهم.^۱

فضل بن شاذان می‌گوید نزد یک بود در قنوتم ایشان را نفرین کنم چون چیزهایی در مورد ایشان میدانم که شما نمی‌دانید. و ایشان در برخی از کتابهایش که اسم دروغ‌گویان مشهور را می‌آورد، یکی از آنها و مشهورترین آنها ابو سمینه است.

و قال ابن الغضائري: محمد بن علي بن إبراهيم الصيرفي، ابن خلاد المقرئ أبو جعفر الملقب بأبي سمينة، كوفي، كذاب، غال، دخل قم و اشتهر أمره بها و زناه أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري رحمه الله عنهما، و كان شهيرا في الارتفاع^۲ لا يلتفت إليه و لا يكتب حديثه.^۳

البته این نقل را جزو تضعیفات نمی‌آوریم؛ زیرا قبلا گفتیم کتاب ابن غضائری را قبول نداریم. بقی هنا امران الأول: أن محمد بن علي بن إبراهيم الملقب بأبي سمينة لا يندغي الشك في ضعفه لما عرفت و قد استثنى ابن الوليد من روايات محمد بن أحمد بن يحيى ما يرويه عن أبي سمينة. ولكنه مع ذلك فقد وقع في أسناد كامل الزيارات و قد التزم مؤلفه جعفر بن محمد بن قولويه، أن لا يذكر فيه إلا ما يرويه عن الثقات و المذكور فيه محمد بن علي القرشي، فقد روى عن عبيد بن يحيى

۱. معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۹۸

۲. ارتفاع، به معنای غلو است.

۳. معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۹۹

الثوري و روی عنه محمد بن أبي القاسم ماجيلويه .

مرحوم خویی ابوسمینه را با این که در اسناد کامل الزیارات آمده است، تضعیف می‌کنند و این تضعیف با مبنای ایشان که اسناد کامل الزیارات را ثقه می‌دانند، تعارضی ندارد؛ زیرا در کامل الزیارات کلمه ابوسمینه نیامده است تا با مبنای ایشان تعارض داشته باشد.

نتیجه

این شخص مشکل دارد و ضعیف است. و ما نیز نتوانستیم ایشان را توثیق کنیم.

۵. بکیر بن اعین

روایت را پسر بکیر از وی نقل می‌کند. البته ایشان توثیق بشود یا نشود، تأثیری در نتیجه ندارد؛ زیرا نتیجه تابع اخص مقدمات است: ابوسمینه و رازی مشکل دارند. ایشان در زمان امام صادق^ع فوت شده است و روایتی نقل می‌کنند که می‌خواهند از این روایت استفاده مدح کنند.

حدثنا حمدويه قال: حدثنا يعقوب بن يزيد، عن ابن أبي عمير عن الفضل و إبراهيم ابني محمد الأشعريين، قالان إن أبا عبد الله ع لما بلغه وفاة بکیر بن أعین، قال: أما والله لقد أنزله الله بين رسول الله^ص و أمير المؤمنين^ع.

وقتی خبر فوت ابن بکیر به امام صادق^ع

۱. همان، ج ۳، ص ۳۵۹

رسید، امام فرمودند: او الان پیش پیامبر و امیرالمؤمنین است. در این روایت امام فوق وثاقت را برای ایشان بیان می‌کنند، ولی مشکل اینجا است که سند این روایت مشکل دارد؛ این روایت را فضل و ابراهیم دو فرزند محمد اشعری از امام صادق نقل می‌کنند؛ در حالی که اینها از اصحاب امام رضا هستند و هم عصر با امام صادق نیستند. پس این روایت یا مرسل است، یا مرسل نبوده ولی نساخ قسمتی از سند را حذف کرده‌اند. پس نمی‌توان به این روایت اعتماد کرد.

از قداما چیزی راجع به ایشان نداریم. فقط مرحوم کشی صحبت از یک کلام امام "علیک و علیه السلام" دارند.

نظر مرحوم شیخ بهایی:

ما می‌گوییم ایشان مستقیم العقیده فوت کرده است و مواضع ایشان مورد تشکر است و کسی را بر خلاف ندیدیم و روایتی نیز در مدح ایشان نقل شده است. اما مرحوم علامه ایشان را در قسمت اول آورده است و می‌فرماید "مشکور مات علی الاستقامة". ما هم حرف مرحوم علامه را قبول می‌کنیم، چون توثیقات علامه مورد اعتنای بزرگان است.

نظر مرحوم مامقانی:

بعد از این همه مطالب راجع به ایشان، اگر بگویید حسن است، بی‌انصافی است؛ بلکه ایشان فوق حسن است و باید ثقه باشد. بعد

می‌فرماید: مرحوم مجلسی اولاً در روضه المتقین مطلب بسیار خوبی دارد که اخبار ایشان را حسن به شمار آورده و مانند اخبار صحیح است، و از این بهتر حرف "حاوی الأقال" است که گفته ایشان جزو ثقات است و خبری هم از امام صادق نقل شده است. بعد مرحوم مامقانی می‌فرماید: " **عندی من الثقات** " اگر چه از قدما توثیقی ندارد. هر چند بکیر را قبول داریم؛ ولی روایت سوم از نظر سند مشکل دارد و نمی‌توانیم قبول کنیم.

جلسه هشتم - ۹۴/۸/۱۷

چند روایت دیگر در این باب وجود دارد که مبین روایت قبل است. می‌توانیم روایات گذشته را مطلق بگیریم و این روایات را مقید حساب کنیم.

باید نگاهی به روایات ذیل آیه ۱۵۹ سوره انعام داشته باشیم :

آیه شریفه:

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ

ترجمه :

آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان [عذاب] به سویشان آیند، یا [قیامت] پروردگارت [که روز جلوه کامل حق و ظهور وانکشاف تام توحید است] بیاید، یا برخی از نشانه‌های پروردگارت [مانند مرگ و آثار پس از آن] تحقق یابد؟ روزی که برخی از نشانه‌های پروردگارت به ظهور آید، ایمان آوردن کسی که پیش از این ایمان نیاورده یا در حال ایمانش عمل شایسته‌ای انجام نداده سودی نخواهد داشت. بگو: [شما با این وضع ناروایی که دارید] منتظر [عذاب] باشید. ما هم منتظریم [که عذاب خدا به شما برسد].

روایت چهارم :

(الف) متن روایت:

عَنْ زُرَّارَةَ وَ حُمَرَانَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ : «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ- لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا» قَالَ: طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنَ الْمَغْرِبِ، وَ خُرُوجُ الدَّابَّةِ (١) وَ الدَّجَالِ (٢)، وَ الرَّجُلُ يَكُونُ مُصِيراً (٣) وَ لَمْ يَعْمَلْ عَلَى الْإِيْمَانِ- ثُمَّ تَجِيءُ الْآيَاتُ فَلَا يَنْفَعُهُ إِيْمَانُهُ. (٤)^١

نکات روایت:

۱. منظور از دابة الارض چیست؟ قبلا مفصل بحث کردیم و در روایت از وجود مقدس امیرالمؤمنین نقل شده است: "انا صاحب الميثم ، انا صاحب العصا، انا دابة الارض" و معلوم است در اینجا کلمه ای محذوف است، یعنی: "انا صاحب دابة الارض"
۲. آیا دجال از علائم ظهور^۲ است یا قیامت، و چگونه است؟ این مطلب را هم قبلا مفصل بحث کردیم و به نظر ما دجال جزو علامات ظهور نیست و در روایات ما نیامده، مگر نادر و محدود و ائمه اهمیت^۳ به دجال نداده اند؛ فقط مجلسی اول^۴ قائل بوده دجال ده روز قبل از ظهور می آید.
۳. کسی که خلافت امیرالمؤمنین برای او مثل خورشید روشن است، ولی مُصر بر باطل

۱ . تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۸۴
۲ . علامه طباطبایی می فرماید: چون ظهور و قیامت مقرر هستند، علامات آنها بر یکدیگر حمل می شود.

است.

۴. روایاتی که نقل کردیم، مبنی بر اینکه توبه احدی قبول نمی‌شود، باید به کمک این روایت تفسیر گردد؛ یعنی توبه کسی که اصرار بر نصب و باطل داشته باشد، در حالی که علم به باطل بودن باطل دارد.

(ب) منابع روایت:

۵. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۸۴ (مرسله)

۶... تفسیر صافی و بحار الانوار این روایت را از کافی شریف نقل می‌کنند، ولی در کافی فعلی چنین روایتی نیست.

۷. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۵۶۵، از عیاشی نقل می‌کند.

۸. تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۸۱، ح ۳۵۴

(ج) بررسی سند روایت:

این روایت مرسله است. مرحوم عیاشی از زراره نقل می‌کند. عیاشی در قرن ۳ و ۴ بوده و زراره در قرن ۲ بوده است. ۲۰۰ سال فاصله است. ایشان با چه سندی نقل کرده است! البته مرحوم عیاشی شخصیت بزرگی است و کتاب هم بسیار ارزشمند است؛ ولی نساخ برای راحتی و زودتر تمام شدن نسخه برداری، برخی سندها را نیاورده‌اند.

علامه طباطبایی^۱ مقدمه‌ای در سال ۱۳۸۰ ه. ق بر این کتاب زده‌اند که حتماً ملاحظه فرمایید. ایشان در قسمتی از این مقدمه

۱- بر طبق این روایت، روایات زیادی هست و شواهدی دارد، لذا اصراری بر رد این روایت نداریم.

می فرماید:

و انّ من أحسن ما ورثناه من ذلك كتاب التفسير المنسوب الى شيخنا العياشي رحمه الله و هو الكتاب القيم الذي يقدمه النشر اليوم الى القراء الكرام. هو لعمري أحسن كتاب ألف قديما في بابه، و أوثق ما ورثناه من قدماء مشايخنا من كتب التفسير بالمأثور. اما الكتاب فقد تلقاه علماء هذا الشأن منذ ألف الى يومنا هذا- و يقرب من احد عشر قرنا- بالقبول من غير أن يذكر بقدر او يغمض فيه بطرف.

ایشان نمی فرماید من احسن كتاب، بلکه می فرماید احسن كتاب. یعنی بهترین کتابی است که در این زمینه نوشته شده است و همه از آن زمان تا الان این کتاب را قبول کرده اند و اشکالی وارد نکرده اند.

و اما مؤدّفه فهو الشيخ الجليل أبو النصر محمد بن المسعود بن محمد بن العياش التميمي الكوفي السمرقندي من اعيان علماء الشيعة، و أساطين الحديث و التفسير بالرواية ممن عاش في أواخر القرن الثالث من الهجرة النبوية. أجمع كل من جاء بعده من أهل العلم على جلاله قدره و علو منزلته و سعة فضله، و أطراه علماء الرجال متسالمين على انه ثقة عين صدوق في حديثه من مشايخ الرواية يروى عنه أعيان المحدثين كشيخنا الكشي صاحب الرجال و هو من تلامذته، و شيخنا جعفر بن محمد بن المسعود العياشي و هو ولده.

می فرماید ایشان از بزرگان ما ست و از استوانه های عالمان تفسیر به حدیث است.

همه علمایی که بعد از ایشان آمده اند، اتفاق نظر بر بزرگی جایگاه و آگاهی زیاد ایشان دارند. علمای رجال هم ایشان را توثیق کرده اند. بزرگان ما شاگردان ایشان هستند؛ مثل کشی و جعفر، پسر عیاشی.

كان شيخنا المترجم عنه نشأ على مذهب أهل السنة ثم تشيخ فكان أحد أساطين العلم وأعيان الطائفة. اشتغل في حداثة من سنه بتحصيل العلم فلم يلبث كثيرا حتى برع و تمهّر في شتى العلوم، و تضرّع في مختلفها كالفقه و الحديث و الطب و النجوم و القيافة و غيرها.

ایشان قبلا پیرو مکتب خلفا بود و بعد از تحقیق برگشت و از علمای بزرگ شیعه شد. قبل از بلوغ مشغول تحقیق گردید و خیلی سریع متخصص فن شد، و در علوم مختلف تخصص پیدا کرد مثل فقه، طب، نجوم، قیافه، حدیث و...

و كان ذا جدّ بليغ في تجديد ما اندرس من رسوم العلم، و رفع ما عفى من قواعده، فكانت داره مجمع رجال العلم و الثقافة و طلاب الفضيلة كالمدرسة المملوءة بأهلها من محصل و باحث و كاتب و مقابل و ناسخ حتى قيل انه أنفق في سبيل العلم جميع ما كان عنده من مال و ثروة بالغة و قد كان ورث من أبيه ثلث مائة ألف دينار، و كان له مجلس مع العام و مجلس مع الخاص.

خیلی تلاش کرد برای احیای علوم محمدی. خانه ایشان دانشگاه بود، محل رفت و آمد افرادی که در پی کسب فضیلت هستند. مدرسه ای پرجمعت که عده ای تلمذ می کردند، عده ای

مباحثه می‌کردند عده‌ای نسخه‌برداری می‌کردند، عده‌ای مقابله می‌کردند. تا این که راجع به ایشان گفته شده است: هرچه از پدرش به او رسید، همه را در این راه خرج کرد؛ ارث او چهارصد هزار مثقال طلا بوده است. ایشان یکسری ملاقات‌های عمومی و خصوصی داشت.

و فق رحمه الله لتألیفات جمّة في مختلف العلوم و الفنون ربما أنهميت الی مائتي کتاب أو أزيد، و أشهرها ذکرا و أعرفها عند القوم تفسیره المعروف بتفسیر العیاشی في جزءین یروی عنه علماؤنا.

خدا به ایشان توفیق داد که در علوم و فنون مختلفه، بیش از دویست کتاب نوشته است. (اینها بر ما حجت هستند، یک دگر اندیش که شیعه شده است و هر آنچه دارد در این راه می‌گذارد و بیش از دویست کتاب می‌نویسد.)

دو مشکل تفسیر عیاشی از منظر علامه طباطبایی:

و قد أصیب الكتاب من جهتين إحداهما: أن جلّ روایاته كانت مسندة فاختصره بعض النساخ بحذف الأسانید و ذکر المتون فالنسخة الموجودة الآن مختصر التفسیر، و الثانية: ان الجزء الثاني منه صار مفقودا بعده حتّى أن أرباب التفاسیر الروائیة و المحدثین لم ینقلوا منه الا ما في جزئه الأول من الروایات كالبحرانی في تفسیر البرهان و الحویزی في نور الثقلین و الکاشانی في الصافی و المجلسی في البحار. نعم ربما یذكر فیما یذكر أن بعض خزائن

الكتب من بلاد ايران الجنوبية يحتوي على
الكتاب بجزئيه و لم يتحقق ذلك و لا
اهتدينا إليه بعد، و نسال الله عز اسمه أن
يوفقنا للحصول عليه و نشره بتمامه انه
سميع الدعاء قريب مجيب.

مشكل اول: اكثر رواياتي كه ايشان
آورده اند با سند بوده است؛ ولي نساخ،
اسناد را حذف کرده اند و اين تفسير موجود،
مختصر التفسير است نه خود تفسير عياشي.
مشكل دوم: اين كتاب دو جلد بوده است،
كه جلد دوم آن مفقود است، و دسترسى به آن
نداريم.

نظر نهایی:

ما اين روايت را مي پذيريم، مخصوصا فقره
آخر كه مورد بحث است؛ امام زمان^ع توبه
را از مُصر بر باطل نمي پذيرند.